

## « بشریت »؛ وامدار « محمد » (ص)

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عرض می کنم.

هم قضیه کاریکاتورها و توهین به پیامبر اکرم (ص) و هم قضیه انفجارهای تروریستی در سامرا و خیلی قضیه هایی که در این سالها دارد اتفاق می افتد و ماههای آینده هم نظیر آن را خواهید دید دوچهره دارد، یک چهره اش چهره ی رسمی و خبری آن است. خشونت و بی انصافی، حق ناشناسی، توهین علنی، توهین و خشونت علیه ارزشهای فکری و علیه یک مکتب فکری است، علیه یک مذهب بزرگ است، همه ی اینها را من یک پروژه می دانم کاریکاتورهایی که علیه پیامبر اکرم (ص) کشیده شد و یک مرتبه در ۱۷، ۱۸ کشور اروپایی در رسانه های متعدد مکتوب و تصویری منتشر شد و تحت پوشش آزادی بیان مورد حمایت غربی ها قرار گرفت، اینها و انفجارهای تروریستی و انفجار سامرا، همه اینها و بسیاری اتفاقات دیگری که دارد می افتد و بعد از این خواهد افتاد من اینها را از این زاویه که نگاه می کنم جزء یک پروژه می بینم. یک لایه اش لایه ی خشونت قهرآمیز، علیه یک دینی است که دارد زنده می شود و دارد یک جریان قوی بشری را هم در عرصه های سیاسی ایدئولوژیک و هم در عرصه های فلسفی جامعه شناختی و اجتماعی در سطح بشریت به وجود می آورد، اما روحی هم دارد که من بیشتر می خواهم در مورد این لایه صحبت کنم. من در پس این خشونت ها و هتاک ها که باعث سوز و غم و تأسف ما البته هست یک بشریتی می بینم و می خواهم ببینم آیا شما هم می بینید. به نظر من می آید که تاریخ دین و تمدن و تاریخ بشری دارد ورق می خورد، دارد یک اتفاق جدید می افتد. فیلسوفان تمدن، فیلسوفان فرهنگ، کسانی که سعی کردند برای تحولات تاریخی و تمدنی فرمولی پیدا کنند توی تاریخ بشر و سرفصل ها و پیچهای تاریخی که در یک تمدن به نوعی ظاهر شدند و تمدنهای تازه ای سرکار آورده اند، یک قرائنی مشاهده کرده اند و راجع به آن قرائن صحبت کرده اند. حالا من خیلی از آن قرائن را دارم می بینم که در چند دهه ی اخیر شروع شده و احتمالاً تا چند دهه ی دیگر به نتیجه فیصله بخش خودش خواهد رسید، دوره ی

یک تمدنی دارد به سر می آید و دوره ی تمدن جدیدی دارد شروع می شود. تمدن جدید اسلامی دارد شروع می شود و تمدن سکولار غرب دارد به پایان می رسد. تمام این دست و پا زدن ها، این خشونت ها، از تروریزم رسانه ای تا تروریزم اجتماعی و عریان، به نظر من همه ی اینها می توانند یک تحول بزرگ تمدن تاریخی را خبر دهند این کاریکاتورها کشیده شد، حالا یک بار یک نفر می کشد، یک مرتبه به یکباره توی دهها و صدها رسانه در ۱۷، ۱۸ کشور غربی منتشر می شود و حکومتها می آیند پای کار و ازش حمایت می کنند، اینها در تاریخ بی سابقه بوده است. این کارهایی که الان دارد اتفاق می افتد شاید در کمتر دوره ای از تاریخ بشر اتفاق افتاده باشد و اتفاقاتی که تو این دو سه دهه افتاده و دارد می افتد نشان می دهد که ما در یک برحه عادی از تاریخ بشر نیستیم. اصلاً، یک مقطع بسیار پیچیده و استثنایی و حساس است. دارد تاریخ ورق می خورد و ما درست سر یک پیچ تاریخ هستیم. آنجا یک نقطه سوق الجیشی است و غرب دست کم از سه نقطه راجع به اسلام احساس خطر کرده، اولاً از موضع سیاسی و ایدئولوژیک یعنی اینها دنیا را داشتند قورت می دادند، توی گلویشان گیر کرده و تنها علتش هم اسلام بود. جنبش بیداری اسلامی که تمام جهان اسلام، حتی اقلیت های مسلمان در غرب را گرفته و تنها مانعی که برای سلطه واحد جهانی و دیکتاتوری جهانی اینها وجود دارد جهان اسلام است، یعنی نهضت اسلامی است، پس اولاً اسلام یک مانع سیاسی ایدئولوژیک برای بلعیدن و قوت دادن کامل دنیا است.

دوم، اسلام به عنوان یک مقاومت فلسفی، یعنی اسلام توی عرصه نبرد فلسفی و تئوریک یک مانع جدی است در برابر آنچه که اینها چند قرن است دارند به عنوان فرهنگ سکولار و تنها فرهنگ ترویج می کنند. یکی یکی کدهای این فرهنگ فلسفی زیر سوال رفته، بحث حقوق بشر را مطرح کردند، بحث آزادی بیان را مطرح می کنند و نمی توانند درست ازش دفاع نه تئوریک و نه عملی، در حالیکه مسلمانان و متفکران مسلمان مدعی اند که ما حقوق بشر را، آزادی بیان را، آزادی های اجتماعی را، همه ی اینها بر اساس فرهنگ توحیدی می توانیم تئوریزه بکنیم و مدعی هستیم ولی اینها حاضر به بحث جدی نظری و مناظره جدی فلسفی و تئوریک در سطح جهان نیستند. بطور رسمی، بحث های مختلف، بحث مدارا را مطرح می کنند، بحث حقوق

اقلیت ها، بحث احترام به مذاهب، تساهل و تسامح، همه ی اینها را شما می بینید ولی در عمل یکی یکی زیر پا می گذارند. شعار دمکراسی می دهند و تو خاورمیانه و تو کشورهای اسلامی هر جا به آراء عمومی رجوع می کنند جریانهای اسلام گرا رای می آوردند. هیچ جا جریانهای لائیک، جریانهای آمریکایی و جریانهای غرب گرا، هیچ جا رای نمی آوردند. مثلش اخوان المسلمین مصر با تمام تقلبها و فشارها، حماس در فلسطین، لبنان و وضعیت معلوم است وضع عراق را دیدید. هر جا امروز در جهان اسلام، انتخابات دموکراتیک آزاد باشد وضعیت همین است. شعار دموکراسی، شعار حقوق بشر، شعار آزادی بیان، شعار تروریسم. از کدام تسامح دارید صحبت می کنید، شما با مسلمانان تسامح می کنید؟ شما حجاب یک دختر را در پاریس که مهد آزادی بیان و انقلاب لیبرالی بود تحمل نمی کنید و از دانشگاه بیرونش می کنید! از اداره بیرونش می کنید، از همه جا، در حالیکه شما می گفتید ما ایدئولوژیک نیستیم. حالا اگر یک حکومت ایدئولوژیک و یک حکومت دینی بگوید حجاب به عنوان حکم ... و قانون اسلامی را لازم الرعایه می دانیم این توجیه دارد، اما یک حکومت لائیک مدعی دموکراسی و آزادی لباس و آزادی رفتار که ادعایش این بوده، نوع لباس و عقیده و اینها هیچ دخالتی در حکومت ندارد ولی در عمل جلویش را می گیرید، شما توجیهی ندارید. ما توجیه داریم، چه توجیهی داریم؟ چون نوع لباس پوشیدن را متعلق به عرصه خصوصی نمی دانیم مساله حجاب متعلق به عرصه عمومی است، بنابراین می توان در موردش قانون اخلاقی اجتماعی گذاشت ولی شما که از آن طرف حرف می زدید. شما ببینید یکی یکی این شعارها زیر سوال دارد می رود. دفاع کردن از توهین به پیغمبر اکرم (ص) کجا با پرولاریزم دینی و آزادی مذهب و احترام به حقوق مذاهب، احترام به اقلیت ها و اینها می سازد؟ بنابراین اینها هم از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک هم از لحاظ فلسفی تحت فشار اسلام هستند و هم جالب است حتی از نظر اجتماعی و تربیتی، آن آماری که دارند الآن اعلام می کنند، اقلیت های اسلامی در اروپا، در امریکا، در استرالیا، همه جا چه خانواده های مسلمان، چه آنهایی که مهاجرند چه آنهایی که اروپایی و غربی اند، رشد جمعیتشان نسبت به رشد جمعیت خود خانواده های غربی خیلی بیشتر است. چون که آنها هم به دلیل فروپاشی خانواده و هم به دلیل حاکمیت فرهنگ اصالت لذت و اینکه ما حوصله بچه

داری و بچه بزرگ کردن و خانواده و مسئولیت پذیری در برابر بچه و زن و اینها را نداریم شما می بینید رشد جمعیت در اروپا، امریکا، استرالیا رشد جمعیت در اغلب اینها یا ثابت یا بسیار ضعیف و یا در بعضی کشورها رشد جمعیت منفی شده، یعنی تعداد مرگها از تولدها بیشتر است، در حالیکه اقلیت مسلمان در اروپا و امریکا و استرالیا به سرعت دارد زیاد می شود. آماری که اخیراً خودشان دادند در بعضی از شهرهای اروپایی و غربی تا سال آینده، در بعضی ها تا پنجاه سال دیگر و در بعضی ها تا آخر همین قرن بعضی شهرها و حتی چند کشور غربی بافت جمعیتی شان عوض خواهد شد، یعنی تعداد مسلمانها از تعداد غیرمسلمانها بیشتر می شود. اسلام که دین دوم است می شود دین اول. اکثریت جمعیت می شود مسلمان، این حالا رشد تکوینی و اجباری جمعیت مسلمانهاست. اما از این بزرگتر رشد اختیاری مسلمانهاست، یعنی ضریب رشد اسلام، گرایش به اسلام و مسلمان شدن در اروپا، در امریکا، در غرب، بالاترین ضریب رشد دینی است و طبق آماری که خودشان اعلام کردند ادیان جهانی، اغلبشان در حال ریزش و فرسایش اند، یعنی مریدهایشان و متدینینشان دارند کم می شوند، کلیساها و عبادتگاهها مدام در حال خلوت شدن اند. بیشترین ضریب رشد در گرایش به اسلام یعنی مسلمان شدن غیر مسلمانان در دنیا، از جمله در اروپا و در امریکا بخصوص بین تحصیلکرده ها، روشنفکران و بین زنان است. اینها می ترساندشان. اسلام هم به عنوان یک ایدئولوژی هم به عنوان یک دستگاه معرفتی و یک فلسفه وهم به عنوان یک جریان عمیق اجتماعی سیاسی، هم به عنوان یک پدیده واقعی جامعه شناختی، ظرف چند دهه ی آینده ریخت دنیا را به هم می ریزد. یک تمدن در حال احتضار است و یک تمدن جدیدی دارد متولد می شود. این خشونت ها آیا عادی نیست به نظر من خیلی عادی است. من فکرمی کنم این بمب گذاشتن ها توی سامرا و کاریکاتور پیامبر اکرم (ص) را کشیدن و توهین ها و ترورها و کارهایی که بعد از این باز خواهند کرد اینها عجیب نیست. منتظر این جور کارها در ماهها و سالهای آینده باشید. اینها دست و پا زدن یک گفتمانی است که در حال احتضار است و دارد فاتحه اش خوانده می شود. اینها نگرانی های ناشی از تولد یک تفکر جدید و یک تمدن جدید است. یک تمدنی دارد دست و پا می زند در حال احتضار، یک تمدن هم دارد متولد می شود. ما

این طرف درد زایمان داریم آن طرف دست و پا زدنیهای یک محتضر را داریم و تاریخ به هم ریخته است. در چند دهه آینده این وضعیت ادامه خواهد داشت، جنگ های دیگری خواهد شد، بمبارانهای دیگری خواهد شد، ترورهای بزرگتری، انفجارها و درگیریهای دیگری خواهد شد، برای اینکه تاریخ بشری دارد پوست می اندازد. جهان جدیدی و تاریخ جدیدی آغاز خواهد شد، البته اینها همه مطلق نیست، این پیشگویی نیست و یک پیش بینی مشروط که شرطش بیداری مسلمانهاست و اینکه حاضر بشوند بهای این تولد تاریخی را بپردازند. بهای علمی اش را دانشگاهها و حوزه های ما بپردازند، بهای اخلاقی اش را بپردازند، بهای عدالت خواهانه اش را حکومت و مسئولین بپردازند، بهای آگاهی و هوشیاری مقاومتش را ملتها بپردازند. اگر بهایش را بپردازیم شاهد یک تولد تاریخی در چند دهه ی آینده خواهیم بود و خواهید دید که سرنوشت بشر عوض خواهد شد. اما اگر بهایش را نپردازیم و زود رنج باشیم تحلیل غلط بدهیم، بترسیم، نگران بشویم، گم کنیم، راه را برگردیم، ممکن است همه ی این تلفات و ضایعات را بدهیم، خشونت های بیشتری هم ببینیم، به نتیجه هم نرسیم، یعنی هم چوب را بخوریم هم پیاز را، این خطر وجود دارد. کاملاً به بیداری و هوشیاری احتیاج داریم. عرض کردم که در پشت این وقایع تلخ، وقایع شیرینی را می بینم. عنوان بحثی که توی ذهنم آمد این بود که فقط مسلمانها نیستند که مدیون پیامبر اکرمند و وامدار او هستند، کل بشریت وامدار ایشان اند و اگر قدرشناس باشیم، کل بشریت احترام ایشان را حفظ می کنند، حتی اگر به عنوان یک پیامبر بزرگ به او معتقد نباشند. اصل قضیه کاریکاتورها را راه انداختند برای چه اهدافی، برای تخریب اسلام و توهین به اسلام که به ضررشان تمام شد. یعنی برگشت کمانه کرد تو صورتشان و تبدیل شد به یک موج اتحاد وسیع در جهان اسلام که باز خواستند آن را بپوشانند، آمدند انفجار سامرا را انجام دادند و خواهید دید که این قضیه هم به نفعشان نخواهد شد. من یاد دو تا شطرنج بازی می افتم که روبروی هم نشسته اند و در دنیا دارند با هم بازی می کنند، یکی می بیند کاملاً در خطر است و دارد کیش میشود و مات میشود، یک مرتبه با مشت بزند زیر میز و خلاصه کافه را به هم بریزد. غرب دارد کافه را به هم می ریزد. منطقی ندارید، بیایید بنشینید حرف بزنیم، راست هم می گفتید جهان اسلام در خواب زمستانی بود، مثل

خرسی که می‌خواهد و موش و اینها هم از رویش عبور می‌کنند و نمی‌فهمند. اما امروز جهان اسلام آمده می‌گوید ما حاضریم با شما هم بحث فلسفی نظری، یک مبارزه دموکراتیک داشته باشه، در خاور میانه، هر جا انتخابات شد شما باختید و ما بردیم. از کدام دموکراسی حرف می‌زنید؟ هر جا بحث حقوق بشر است می‌بینیم کی می‌برد و کی می‌بازد. این بحث شورای امنیت و تهدید و این‌ها همه ادامه‌ی این است؛ اما یک مسئله مهم‌تر از این مسائل هم هست یعنی اینها لایه رویی سیاسی و اجتماعی این مسئله است. من نمی‌خواهم در این حوزه بحث کنم، یک لایه عمیق‌تر این بحث را ببینم، می‌خواهم راجع به آن چند نکته عرض کنم و به نظرم آن‌ها مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر هستند. در این لایه دوم که لایه عمیق‌تر بحث است، ما سؤال می‌کنیم از قدر ناشناسی غرب و اروپا نسبت به پیامبر اعظم (ص)؛ نه به عنوان یک پیامبر (ص) بلکه به عنوان کسی که همین ریشه‌های اولیه همین تمدن جدید را او و تعالیم او به شما هدیه کرد. غرب و اروپا نسبت به این مرد بزرگ با قطع نظر از نبوتش چه معامله‌ای کرد، چه کینه‌ای نسبت به ایشان هست و چرا؟ یک کسی تاریخ تمدن و فرهنگ و تاریخ علم را در دنیا و حالا به طور خاص در غرب و اروپا بررسی کند ببیند غرب قبل از پیغمبر اکرم چه بود، بعد از پیغمبر اکرم چه شد من به جهان اسلام الآن کاری ندارم، یک مسئله این است که قبل از پیغمبر اکرم (ص) مسئله معرفت و معارف الهی چی اوضاعی به سرش آمده بود، مسئله اخلاق در سطح بشریت چی شده بود، مسئله معنویت، مسئله شرک، مسئله ظلم، مسئله خرافات، الحاد، جنایت، آدم‌کشی، دخترکشی، ربا، زنا؛ یک بحث این‌هاست که شما ببینید جهان قبل از پیغمبر (ص) پس از پیامبر (ص) چه شد. فقط بحث جزیره العرب نیست، جهان قبل از او و جهان بعد از او در همه‌ی عرصه‌ها متحول شد، ولی من حالا به این ابعاد و حوزه‌های فلسفی و کلامی و معرفتی و اخلاقی و مسائل معنوی نمی‌خواهم بحث کنم، چون اینها دانستنتش احتیاج به عقل دارد و ما از آنها توقع فهم این را هم نداریم، اعتراف به این را هم الآن من ندارم. من الآن می‌گویم بیاییم در همین محسوسات که دیگر اینها احتیاج به عقل ندارد، در همین حوزه رشد مادی، رشد علم و صنعت و تکنولوژی و تمدن مادی بررسی کنیم که غرب قبل از پیغمبر اکرم (ص) و قبل از اسلام از لحاظ علمی، از لحاظ تمدنی، از لحاظ ثروت و قدرت در چه

وضعی بود. خودشان می گویند اروپای قبل از اسلام چه اروپای مسیحی و چه اروپای غیر مسیحی قبل از اسلام و تا نیمه ی اول قرون وسطی، که اسلام کم کم وارد اروپا شد و تماس برقرار شده بود، مملو از بیماری و جهل و فقر و بی سوادى و نکبت و عقب ماندگی بود. اینها چیزهایی است که در تاریخ خود آنها آمده ، خودشان می گویند در آن دوران یک بیماری که می آمد، یک وبا که می آمد، از این طرف تا آن طرف اروپا جاری می شد؛ خودشان می گویند در سراسر اروپا تعداد آدم های با سواد را با انگشت می شد شمرد؛ خودشان می گویند بزرگ ترین کتابخانه در اروپا فقط چند صد کتاب در آن بود. خودشان می گویند ما حتی با چیزی به نام حمام آشنا نبودیم حمام و جایی به نام حمام را هم از مسلمانها یاد گرفتیم؛ اینها اعترافات خود آنها است. من عرض کردم به معنویت و عقلانیت و فلسفه و حکمت و الهیات کاری ندارم، که خود اینها چه تاثیری گذاشت. در همین مسائل محسوس، در همین علم و تمدن ظاهری، اروپای قبل از پیغمبر اسلام، خودشان می گویند این وضعیت را داشته و خودشان می گویند تماس با اسلام، چه تماس تجاری، چه تماس از طریق جنگ های صلیبی، چه تماس به خصوص علمی و دانشگاهی از طریق ترجمه، چند قرن ارتباط و تماس با اسلام باعث شد که اروپا با تجارت آشنا شد، با دریا نوردی آشنا شد، با جغرافیا آشنا شد، خودشان می گویند ما اولین بار با زمین شناسی، گیاه شناسی، پزشکی، جراحی، با فیزیک، با شیمی، ستاره شناسی، مکانیک، نجوم، با ریاضیات و جبر و مثلثات و هندسه، با همه ی این ها از طریق مسلمان ها آشنا شدیم. شما اگر هیچ چیز را مدیون پیغمبر اکرم نباشید همین هایی را که پزشک را می دهید و ادعایش را دارید و با همین ها دارید بر دنیا آقایی و سیادت می کنید، همین ها را که مدیون پیغمبر اسلام هستید، همین ها را که مدیون نهضت ایشان هستید؛ کاریکاتور چه کسی را می کشید، به چه کسی توهین می کنید به کسی که هر چه دارید از اوست! خود آنها می گویند ما نه تنها با این مسائل بلکه با بهداشت، با انسان شناسی، جامعه شناسی، علم نفس و روان شناسی، با کلام و الهیات، با فقه و حقوق بشر، با فلسفه با اخلاق، با مفهوم دیوان سالاری و بروکراسی، اولین دیوان سالاری های مدیریتی، با تجارت، برنامه نویسی، کشاورزی، آبیاری، مفهوم آزمایشگاه، صنعت، شهر نشینی، با همه ی این ها می گویند ما از طریق متون

عربی و اسلامی آشنا شدیم . اینها از کجا آمده در جهان اسلام مگر جهان قبل از اسلام ، عرب قبل از پیغمبر کی بود، عرب بعد از پیغمبر کی بود ؟ اروپای قبل از پیغمبر اسلام کی بود اروپای بعد از پیغمبر اسلام کی بود ؟ به چه کسی توهین می کنید ؟ کینه ی چه کسی را در دل می پرورانید و برای چه ؟ شما هر چه دارید از صدقه سراوست. توهین به چنین کسی و کینه توزی با چنین کسی توهین به اخلاق است ، توهین به انسانیت و محبت است ، توهین به دانش است ، توهین به برادری است ، توهین به بشر است ، به نجات بشر ؛ به چه توهین می کنید ؟ مسئله دیگر، مسئله شناخت هستی و جهان است و شناخت طبیعت که در همین عرصه هم بشریت و از جمله غرب مدیون پیغمبر اکرم(ص) است. دو عرصه دیگر هست که از عرصه طبیعت و هستی شناسی خیلی مهم تر است ، به خصوص در این دو عرصه بشریت مدیون پیغمبر اکرم است . یکی شناخت خداوند است و دیگری شناخت خود انسان است. بشریت تا قبل از پیغمبر اکرم (ص) شناخت درستی از خداوند و شناخت درستی حتی از انسان نداشت ، شناخت اش ناقص و نا خالص و غیر کافی بوده است. بعد از پیغمبر اکرم است که خداوند به درستی شناخته شد و انسان به درستی شناخته شد. این دو عرصه هم خیلی به چشم ما نمی آید ولی خیلی مهم تر از فیزیک و شیمی و ستاره شناسی و زمین شناسی است ، اینها خیلی مهم تر است . شما در آنها هم مدیون پیغمبرید ولی در اینها بیشتر بشریت مدیون پیغمبر(ص) است ، چون خیلی مهم تر است. آنها را بالاخره بشر با حس و تجربه می رسد ولی اینها را اگر کمک وحی نباشد هیچ وقت هیچ کس به آنها نمی رسد. مسئله شناخت خداوند و شناخت درست انسان یک چیزی نیست که با علوم تجربی به دست آید ؛ اینها به کمک خداوند و وحی احتیاج داشت. خداوند نمی توانست با بشر ارتباط برقرار کند و تماس بگیرد الا اینکه ظرفیتی به اندازه ظرفیت پیامبراکرم روی زمین باید به وجود می آمد . یعنی فرستنده وقتی کار می کند که یک گیرنده آن پایین بین بشریت باشد. تا قبل از پیغمبر(ص) چنین گیرنده ای بین بشریت نبود، این گیرنده که به وجود آمد، این ظرفیت بزرگ که به وجود آمد، خداوند وقتی دید که ظرفش به وجود آمده اطلاعات اضافی را هم به سمت بشر نازل کرد ، برای اولین و برای آخرین بار. ما در باب شناخت خداوند و شناخت انسان هم مدیون پیغمبریم ، نه ما همه ی بشریت .

اینکه بعضی ها حالا از الهیات من اول از بحث شناخت خدا یکی دو نکته را عرض بکنم بعضی ها از الهیات مشترک و الهیات ناظر به همه ی ادیان حرف زدند، حالا من دیگر نمی دانم این چقدر ممکن است چقدر و به چه معنا درست است، و به چه معنا نا درست است؛ اما حتماً یک مقوله ذو جنبتین است یعنی دو بعد دارد: الهیات مشترک به معنای قرآنی که می گوید: « تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم » که به همه ی خدا پرستان می گوید که بیایید به سمت کلمه مشترک و خدا را بپرستید و هیچ کدام یکدیگر را به ربوبیت نگیرید و بنده ی همدیگر نباشید. به این معنا بله، الهیات مشترک و ناظر بین همه ی ادیان الهی معنی دار و درست است، اما الهیات مشترک به معنای پلورالیستی اش حتماً نا ممکن است و حتی به نظر من غیر مفید است، برای اینکه اساساً اسلام برای اصلاح نظام ها ی الهیاتی موجود در دنیا آمد، اصلاً وقتی که بشریت تقسیم شده بود بین الحاد و معنویت های انحرافی یعنی بت پرستی، شرک و خرافه، پیغمبر اکرم آمد که هم با الحاد و هم با معنویت های انحرافی و نظام های الهیاتی غلط که به نام مسیحیت، به نام یهود، به نام بودیزم، به نام عرفان های متفاوت در دنیا، به نام بت پرستی، انسان پرستی، طبیعت پرستی، خورشید پرستی، جنسیت پرستی، آمد با این ها مبارزه کرد. پیامبر اکرم دین بزرگش بر بشریت این است که آمد ما را، در آن واحد بشریت را، راه خلاصی، هم از الحاد و ماتریالیزم و هم از خرافه و حماقت نشان بدهد. بگوید راه شما بسوی شناخت خداوند بسته نیست، خداوند را می توان شناخت، نه آنگونه که حق اوست، آنگونه که در حد شماسست، ولی می شود شناخت. پیغمبر آمد روش درست سخن گفتن با خدا را به ما آموخت و پیام خدا را به ما رساند. این ها کم دینی است؟! به چه کسی توهین می کنید؟

شما می دانید وحی در اسلام مفهوم بسیار جدی و مبنایی دارد، گرچه فلاسفه و عارفان و متکلمان مسلمان، هر کدام آمدند تفسیرات و توضیحات خودشان را از وحی دادند و تعریفات جداگانه ای دادند. درباره تعریف از وحی و نبوت که نبوت چگونه اتفاق می افتد، پیامبران چگونه انتخاب می شوند، خاتمیت به چه معناست. فلاسفه آمدند تعریف فلسفی از وحی و خاتمیت دادند عرفا تعریف عرفانی دادند، متکلمین تفسیر کلامی دادند، حتی بعضی از

دانشمندان مثلاً سعی کردند ، خواستند یک تفسیر تجربی علمی بدهند و همه ی اینها ناقص است. درست ترین تعریف از وحی تعریف خود وحی از خود وحی است . گزارشی است که خود پیغمبر(ص) از وحی و از نبوت داده اند، او می تواند تعریف کند ، کسی که تجربه کرده ، کسی که مخاطب خداوند بوده ، اگر شما تعریف قرآنی وحی را معیار بگیرید، آن وقت می بینید که قرآن کریم راجع به خود وحی بار ها سخن گفته و خود پیامبر(ص) حالات خودش را هنگام تماس عالم بالا با او بیان کرده ، وحی در تعریف قرآنی یک ارتباط واقعی ، روحانی و کاملاً استثنایی است. اصلاً قابل تجربه بشری برای هیچ کس دیگر جز پیامبر(ص) نیست. کسانی که می آیند در بحث های جامعه شناختی و روانشناختی و مسائل فرا روانشناختی و این حرف ها می خواهند تفسیری از وحی ارائه دهند ، اشتباه محض می کنند ، با چشم بسته چیزی را که هیچ اطلاعی از آن ندارند دارند تفسیر می کنند . چون قد شان به او نمی رسد او را پایین می آورند و او را هم قد خودشان می کنند! چون خودشان بلند نیستند، او را کوتاهش می کنند تا بتوانند به زبان بیاورند . هیچ کس جز خود پیامبر(ص) نمی داند وحی چیست. در فلسفه دین و کلام قدیم و کلام جدید و روانشناسی و اینها ، همه تعریف هایی که از پیامبری و نبوت و از وحی کردند، همه اش غلط است . وحی با همه حالات روحانی و معنوی دیگر متفاوت است . وحی یک تجربه عادی باطنی و معنوی ، یک تجربه روانی بشری نیست. بعضی ها طوری بحث می کنند یک جوهری وحی را تفسیر می کنند که عملاً آخرش قرآن می شود حرف های خود پیغمبر یا برداشت های پیغمبر(ص) از مکاشفه های عرفانی اش ، اینها همه غلط است . قرآن سخنان پیامبر نیست ، قرآن افکار و تعالیم پیغمبر(ص) نیست ، قرآن برداشت های شخصی و بشری پیغمبر(ص) از یک الهام معنوی و الهی نیست ، قرآن کلام الله است، حقیقتاً نه مجازاً. خطا پذیر نیست ، حتی نحوه ی تعبیر و تفسیرش ، نحوه تعبیر و تفسیر این تجربه باطنی و کلماتی که برای آن به کار رفته، حتی آن ها هم کار پیغمبر(ص) نیست. چون بعضی ها گفتند یک حالت معنوی به پیغمبر(ص) دست داده و بعد ایشان خودشان آمدند و برایش دنبال کلمه گشتند، یک کلمات و تعابیر بشری پیدا کردند و بر زبان آوردند! یعنی تجربه اش اگر معنوی بوده اما تعبیرش و تفسیرش بشری بوده است . این ها غلط است. وحی نه تجربه ی عادی

بشری است و نه تعبیری که از آن توسط پیامبر(ص) شده، تعبیر بشری است و نه تفسیری که خود ایشان از آن می کند تفسیر بشری است، بشری به معنای خطا پذیر بودن و نسبی بودن و ناقص بودن و محدود بودن است. اینها نیست، همه اش الهی بوده است. دیدگاه مسلمان ها نسبت به وحی این است؛ به عبارت دیگر، الفاظ قرآن هم نازل شده و انتخاب بشری نیست و لو آنکه قالب بشری دارد ولی تحت تاثیر خیالات پیغمبر(ص) و احساسات و عادات شخصی ایشان نیست، نباید کسی فکر کند با تحلیل روانشناختی یا با تحلیل جامعه شناختی می تواند وحی را بشناسد. درحوزه جامعه شناسی دین و روان شناسی دین این کارها در دنیا و در غرب شده است. برای اینکه برای وحی منشا بشری قائلند شروع می کنند به تحلیل روان شناختی یا تحلیل جامعه شناختی از مبدا و منشا وحی. بلکه شما ممکن است آثار اجتماعی روانی ظهور وحی و دینی که بر اساس وحی به وجود آمده را بین دین داران بررسی کنید، عیبی ندارد، ممکن است بیایید مطالعات روان شناختی و جامعه شناختی بکنید، اما خود وحی را نمی توانید تحلیل روان شناختی و جامعه شناختی بکنید، برای اینکه منشا بشری ندارد، گرچه شان نزول دارد، یعنی موقعیت روحی پیغمبر و موقعیت اجتماعی پیغمبر(ص) در نزول وحی دخالت دارد، اما این دخالت از نوع منشاء بودن نیست بلکه از نوع ظرفیت است. یعنی ظرف خاص بشری برای نزول پیام الهی ایجاد می کند. نه اینکه این موقعیت های روحی اجتماعی پیامبر(ص)، منشا وحی است یعنی وحی از پیغمبر(ص) شروع نمی شود، منشا وحی ضمیر ناخود آگاه پیغمبر نیست. مفاد وحی تابع میل پیغمبر(ص)، یا خاطرات پیغمبر(ص)، یا محفوظات پیغمبر(ص)، یا زبان و ایل و قبیله و تبار و خانواده پیغمبر(ص)، یا تمایلات شخصی و جنسی و روانی و فیزیکی و بیولوژیک پیغمبر(ص)، نیست. پیغمبر(ص) و موقعیت روحی اجتماعی او، ظرف وحی است نه منشا وحی، این ها خیلی مهم است. همچنین پیغمبری، محصول تمرین پیغمبر(ص) نیست، که بگوییم تمرین کرده و کم کم پیغمبر تر می شود. پیغمبری، محصول تمرین او نیست چون یک فعل بشری نیست. پیامبری یک نوع مهارت نیست، یک جور صنعت نیست، یک تجربه بشری نیست، حتی یک تجربه دینی از نوع مصطلحش نیست، از سنخ نبوغ نیست، یک هیجان عصبی نیست، اختلال روانی یا عقلی نیست

که وقتی به او وحی می شد می گفتند مجنون و جن زده است، حدیث نفس و گفتگوی کسی با خودش نیست، حالت شاعرانه نیست، خلاصه عارفانه بشری نیست؛ هیچ کدام از این ها نبوت نیست. تک تک این ها که من می گویم هر کدام یک تئوری است، که یا در روانشناسی دین یا در جامعه شناسی دین یا در فلسفه دین یا در کلام جدید یا در بحث های دیگر ناظر به دین گفته اند و ارائه می دهند. بعد یک عده هم می آیند ترجمه می کنند و تکرار می کنند. وحی، خلاصه عارفانه بشری نیست، از نوع ارتباطات کاهنانه و نوعی کهنانت - به اصطلاح - نیست، از نوع تاثیر پذیری از نیروهای غیر عادی روی بعضی آدم ها، مثل ارتباط اجنه و این حرف ها، نیرو های نا محسوس، هیچ کدام از این ها نیست. پیغمبر(ص) مخاطب قرار می گرفت. به او از طرف خداوند دستور می رسید و گاهی منتظر می شد تا پیام دیگری برسد. به چیزهایی که نمی دانست و در تمام عمرش هیچ وقت نشنیده بود و به ذهنش هم خطور نکرده بود، ناگهان آگاه می شد؛ بنابراین وحی قابل برنامه ریزی نبوده، قابل پیش بینی حتی نبوده، حتی خود پیغمبر(ص) نمی توانست پیش بینی کند که کی به او وحی می شود و لذا گاهی در قرآن اشاره می شود که گاهی ایشان مدتی منتظر وحی می ماند و وحی نمی آمد و ناراحت می شد، گاهی منتظر وحی مطلقاً نبود و یک مرتبه وحی می آمد. به عبارت دیگر وحی صرفاً یک الهام معنوی یا خطورات گذرایی نیست که مثل یک برقی بدرخشد بعد هم محو بشود و برود. هم شامل گزاره های معرفتی است، هم احکام فردی و هم قوانین اجتماعی. هیچ دینی مانند اسلام راجع به وحی اینقدر حساس نبوده و نیست؛ این را من به شما بگویم؛ اغلب ادیان به این معنا که ما داریم وحی را تعریف می کنیم اصلاً مدعی وحی نیستند. می گویند یک کشف و شهودی، یک خلاصه ای، چیزی است، وحی نداریم. این که دین از طرف خداوند شروع می شود و نه از طرف بشر، این روح اصلی نبوت و دین است. آن وقت تنها کسی که آمده، در تاریخ بشر، از ازل تا ابد، وسیع ترین قلب و بیشترین ظرفیت را داشته برای انتقال بیشترین مفاهیم الهی به سمت انسان، برای نجات انسان، با کشیدن چند کاریکاتور شما می توانید به یک چنین انسان بزرگی توهین بکنید، می توانید از تاریخ سانسورش کنید؟ شما میتوانید از تاریخ سانسورش بکنید؟ حکمت، فلسفه، عرفان، عقل، علم، اخلاق، معنویت، همه این ها بعد از پیغمبر

اکرم(ص) با آنچه که قبل از پیغمبر اکرم بود یک دنیا و یک تاریخ تغییر کرده، چه کسی را می خواهید انکار کنید و لجن به طرف چه کسی می خواهید پرتاب کنید؟! یک نکته دیگر در این باب عرض بکنم و آن اینکه هیچ دینی باندازه اسلام در معرفی صحیح خداوند البته در حد امکان و ظرفیت بشر در تنزیه خداوند از بشر و تنزیه خداوند از طبیعت ، به اندازه اسلام و وحی قرآن حساس نبوده است . در تمام ادیان دیگر خدا با ماده مخلوط شده، خدا با انسان مخلوط شده ، خدا با بت مخلوط شده، خدا با طبیعت مخلوط شده، خدا با خورشید با ماه با درخت با ستاره با سنگ با چوب با همه چیز مخلوط شده و از آن طرف ادیانی و یا به اصطلاح معنویت هایی از نوع بودیزم که آمدند سعی کردند از معنویت در خلاء صحبت بکنند ، چنان انتزاعی از خداوند سخن گفتند که بشریت به کلی ارتباط معرفتی اش با خداوند قطع شد . درخلاء تاریکی مطلق مجبور است به کسی یا چیزی که نمی داند کی و چی است تکیه کند . یعنی شما دو سر افراط را می بینید که معنویت بودیسمی و معنویت بودایی و شرقی که اصلاً معنویت در خلاء است . می دانید بودیزم معنویت توحیدی و خدا محور نیست، صحبت در خلا ء می شود، می گوید دنبال چیست؟ می گوید دنبال هیچ چیز! آ رامش کجاست ؟ آرامش در هیچ چیز است که همین نوع برخورد انتزاعی با خداوند ، برخورد صلبی مطلق با خداوند ، که به جای اینکه بررسی به حقیقت مطلق رسیدی به خلاء مطلق و به تاریکی، به جای اینکه بررسی به نور می رسی به تاریکی، همین هم باز دوام نمی آورد و باز تبدیل می شود به بت پرستی ، الآن بودیزم شده یک جور بت پرستی حالا حرفش هرچی که بوده، بقیه ادیان دیگر هم چه اونهایی که ریشه الهی داشتند مثل مسیحیت و یهودیت و چه اونهایی که ریشه الهی نداشتند، همین بلا سرشان آمده است. توحید قرآنی، توحیدی که پیغمبر اکرم(ص) آورد، آن توحید بود که آمد از یک طرف گفت راه معرفت انسان به سمت خداوند باز است و از یک طرف نگذاشت که خداوند با طبیعت ، با بشر، با هیچ چیز دیگر مخلوط بشود و یکی بشود، یعنی هم با تشبیه و تجسیم مخالفت کرد هم با تنزیه افراطی در حد تعطیل که دیگر خدایی که ما هیچ جور نمی توانیم توصیفش بکنیم، پس چی هست ،پس چه جوری ما بهش عشق بورزیم، چه جوری بپرستیمش، چه جوری دوستش داشته باشیم؟ رابطه اش که با ما قطع است، هم رابطه معرفتی و هم رابطه

محبتی اش قطع خواهد بود. از آن طرف نمی گذارد تنزیه در حد تعطیل بکشد که همه رابطه های ما با خداوند رابطه سلبی و نفعی بشود. این خدمت بزرگی است که پیغمبر(ص) به بشر کرده و راه درست ما به سمت خداوند را باز کرد. قرآن به شدت حساس است که مرز خدا با انسان محو نشود، خدا با جهان یکی دانسته نشود، درعین حال فاصله بین خدا و انسان و جهان جوئی نشود که منطقه ای فارق از حضور خداوند تصور بشود، هیچ جا خالی از خدا نیست و در عین حال هیچ چیز خدا نیست. اینها خدمت های کمی نیست، این آیات قرآن راجع به توصیف خداوند آمده، صفات خداوند را بیان می کند، این ها آیات بلندی است، خدمت بزرگی به بشریت کرده، منتها بشریتی که اهل است، اهل عقل است، بشریتی که به دنبال حقیقت است، نه بخشی از بشریت که اصلاً دنبال این چیزها نیست و اصلاً وحی برایش اهمیتی ندارد. بنابراین بستر بشری دارد ولی منشاء و مبنای بشری ندارد. نقطه شروع دین، خداوند است نه انسان، این هم جزء سوغاتی های پیامبر است برای بشر که دین پاسخ عاطفی بشر به جهان نیست که محتوای عقلانی نداشته باشد و محصول یک درونگرایی محض باشد دین البته یک امر عقلانی و ذهنی محض هم نیست که عامل فروکاستن فقط یک سلسله گزاره های کلامی محض باشد و فقط محدود به چند تا گزاره باشد. دین واکنش اجتماعی یا روانی ضعیفان در برابر تهدیدهای تاریخی نیست و نبوده، دین از آن طرف سپر دفاعی طبقات حاکم برای تداوم سلطه خودشان و توجیه و تداوم وضع موجود در جامعه و تاریخ نبوده است پیغمبر اکرم(ص) علاوه بر آنکه خاتم النبیاست، مصلح الادیان است، به این معنا و به همین دلیل که ایشان خاتم الانبیاست، ایشان تمام ادیان را اصلاح کرد. هرکس هر دینی را که از نوع سالم و درستش می خواهد، آن اسلام است. پیغمبر(ص) آمد مسیحیت را اصلاح و تکمیل کرد، دین یهود را اصلاح و تکمیل کرد. همه مزایای همه ادیان و مکاتب در آموزه های پیغمبر اکرم(ص) هست و مضارشان و خرافاتش و نقص هایش نیست، هر کس دنبال الگوی کامل شده مسیحیت، الگوی کامل شده یهودیت، الگوی کامل شده بودیزم هست، هر کس دنبال هر ارزشی توی هر ایدئولوژی و مکتب و دین دیگری هست، بداند که آن ارزش در آموزه های پیغمبر اکرم(ص)، در قرآن و سنت پیغمبر و اهل بیتش اینها تضمین شده و تعریف شده، بدون آن نقائص بدون آن

هزینه ها و لذا اسلام را که می گویند خاتم الادیان است و قرآن که خاتم الکتب است و پیغمبر(ص) که خاتم الانبیاست، علتش این است که هیچ دینی را نفی نکردیم بلکه همه ادیان دیگری که در دنیا هست، نقاط مثبتش را قبول کردیم، هر نقطه درستی در هر دینی که در دنیا است. البته اگر اسلام نبود، مسیحیت و یهود و حتی بودیزم برای بشر نسبت به کفر و الحاد بهتر بود، اما بعد از پیغمبر(ص)، نسخه های مخدوش نجات و نسخه های ناقص رستگاری همه باید در زیر نسخه کامل نجات و رستگاری قرار بگیرند. قبل از پیغمبر اکرم(ص)، با وجود پیامبران و انسانهای بزرگی مانند عیسی بن مریم و موسی بن عمران و ابراهیم که در تاریخ بشر می درخشند با اینکه اینها آمده بودند، ولی در دوره ای که پیغمبر اکرم آمدند همه این مفاهیم زیر و زبر شده بود، دستکاری شده بود، بهترین ادیان موجود قبل از اسلام، همین مسیحیت و یهود بود. شما ببینید اینها به ادیان فریب و جهل و سوء استفاده تبدیل شده بودند ارتباط معرفتی معنوی بشریت با خداوند قطع یا مخدوش شد و به دکان عوام فریبها تبدیل شد، نسخه کامل نامخدوش و وحی دیگر در اختیار بشر نبود. شما می دانید یک ادعایی که ما راجع به قرآن داریم این است که قرآن، کلمه به کلمه اش کلمات خداوند است، کلمات پیغمبر(ص) هم حتی نیست. این ادعایی که ما راجع به قرآن داریم، هیچ دین دیگری راجع به کتاب مقدس خودش این ادعا را ندارند. مثلاً بودایی ها نمی گویند که این به اصطلاح آثار الهی است و وحی است که از طرف خدا آمده، هیچ کدام همچنین ادعایی ندارند. الآن جریانهای الهی و غیر اسلامی نمی گویند که این انجیل و تورات کلمه به کلمه، وحی الهی است. تنها دینی که مدعی است ما یک کتابی داریم که کلمات خالص الهی است که حتی پیامبر در آنها نقشی نداشته و فقط سفیر خدا بوده و اینها کاملاً کلمات خداست. الآن ما با خیلی از کشیش ها و بزرگان یهود و مسیحیت، جلسات متعدد در داخل و خارج داشتیم، اصلاً این حرفها را نمی زنند که ما می گوئیم آنها نمی گویند که انجیل و تورات کلام خداست، اصلاً اینها توجهشان این است که وحی که ما می گوئیم، اصلاً خود میسح وحی است. مسیح خودش خداست، نازل شده و خودش وحی است. کتاب مقدسی به نام وحی الهی ادعایش را ندارند ولی ما ادعایش را داریم. اگر پیامبر نبود کجا حتی چنین ادعایی را حداقل در حد ادعا می شود مطرح کرد حالا من مدام از مسیحیت

می گویم منظور خاصی ندارم، می خواهم بگویم کاملترین و بزرگترین دین قبل از اسلام در دنیا، مسیحیت بوده، مسیحیت که ادعایش را داشتند شما ببینید که اینها چی بودند. اگر پیغمبر(ص) نمی آمد آیا اینها خلاء معرفتی و معنوی بشر را پرمی کردند؟ خوب ما دیدیم اینها با مسیحیت چه کردند. خود مسیحیت چی شد؟ نهایتش به سکولاریزم کشید. یهودیان و مسیحیان نخستین که عقیده به انسان بودن عیسی و پیامبری عیسی داشتند، آن مسیح شناسی مورد قبول مسلمانها و قرآن است و ما روی همان تأکید داریم، رگه هایش هم تا قرن سه و چهارمیلادی بود و کسانی مثل آریانوس بودند. او کشیش اسلام گرایی بود که بعد در آن شورای نقیه اینها را و تردشان کردند و رفتند. در زمان حکومت کنستانتین، ظاهراً امپراطوری روم مسیحی شد اما در واقع مسیحیت در اختیار امپراطوری روم قرار گرفت و از آن به بعد الهیات مسیحی را امپراطوری روم براساس منافع خودش و بر اساس شرک و بت پرستی و عقاید رومی و یونانی نوشت می خواهم بگویم آخرین دین و آخرین پیامبری که از طرف خدا آمده بود چه بلایی برسرش آوردند. حتی تفسیر درست از اینکه خود مسیح کیست و کتابش چیست و حرفش چیست، همه محو شده است اگر پیغمبر اکرم (ص) نمی آمد، بشر چیزی توی دستش نبود، دیگر هیچی توی دستش نبود. برای اینکه آخرین دستاورد دین و اوج دینداری بشریت، مسیحیت بوده و با مسیحیت چه کردند؟ شما مسیح شناسی قرآن را با مسیح شناسی لوگوسی که در قرن های اخیر که تحت عنوان کلام الهیات مسیح ترویج شده مقایسه کنید تا بفهمید مسیحیت حقیقی چه بوده و مسیحیت موجود چی است. تجسم وحی در شخص مسیح تحت تأثیر ایده های یونانی رومی، رگه های میتراایزم که از ایران آمده بود و اورخه ایزم، ایده پردازیهای یک اشراف زاده یهودی یونانی مآب ضد مسیح روشنفکر مسلک مسیحی کش به نام کلس که مسیح ندیده، یک مرتبه موسس مسیحیت دوم شد و این مسیحیتی که وارد جهان یونانی و غیر یهودی شد و امروز مسیحیت فعلی ادامه آن مسیحیت است اینها مسیحیت دوم بود که موسسش کلس بود[، نه مسیحیتی که مؤسسش، عیسی بن مریم بود و کسانی مثل پترس شهید تبلیغ اش می کردند. از آن موقع، دو تا مسیحیت مطرح شد که این دوم که مسیحیت انحرافی بود را امپراطوری روم گرفت و ترویج کرد و جهانی اش کرد و مسیحیت

موجود ادامه آن مسیحیت است نه ادامه تعالیم عیسی بن مریم. این بهترین دینی بوده که اوج معنویت و عقلانیت و اخلاق بوده و ببینید چه بر سرش درآمد. اگر پیغمبر نمی آمد چه می شد؟ یونانی مآبی وارد مسیح شد این اصطلاح لوگوس که شش قرن قبل از میلاد توسط کسانی مثل هرادلیک وارد متون فلسفی شد، تو فلسفه رواقی گسترش پیدا کرد، به معنای قانون جهانی یا عدل الهی یا عدل جهانی و بعد یک حکیم یهودی اسکندری، به نام فیلون، هم مفهوم لوگوس و هم مفهوم تثلیث را وارد الهیات مسیحی کردند و به جای مسیحیت، تا همین الآن اینها رایج شد. اینها باید بررسی شود که اگر پیامبر اکرم(ص) نیامده بود، همین ها به جای توحید و دین به خورد بشریت داده می شد و تا همین الآن و تا ابد افکار هلنی افکار ثنوی و مانوی، افکار رواج می یافت. شخص عیسی با لوگوس رواقی مخلوط و مشتبه شد. یعنی تجسم وحی در فرد یعنی عیسی نه در پیام و کتاب. تلقی این معنای مجازی پدر و پسر، خوب ما به معنای مجازی قبول اش داریم. رابطه عیسی با خدا، رابطه پدر و پسر است، این تعبیر مجازی یک مرتبه تبدیل به معنای حقیقی شد! معنای تحت اللفظی ازش کردند شد خدای پدر و خدای پسر و بعد مفهوم روح القدس که فرشته الهی و از مقربان الهی است تبدیل شد به سوم مقدس و کپی برداری کردند از اسطوره های یونانی و رومی، تثلیث ژوپیتز، ژونن و مینرو شدند تثلیث پدر و پسر و روح القدس، از روی آن درست کپی برداری کردند و این خرافات رومی و یونانی و مشرکانه و مانوی، به اسم دین و مسیحیت، با ابزار قدرت امپراطوری روم، به هسته تفکر دینی و توحیدی تبدیل شد و تا پیغمبر اکرم(ص) نیامده بود بالاترین اوج معنویت و دین در سطح بشریت همین ها بود. متون مقدس انجیل و تورات که قرآن به آنها احترام می گذارد و سوگند می خورد، کم تبدیل به تاریخ نویسی های بشری و ثبت بشری از وقایع دینی شد. یک جور تاریخ نگاریهایی که درمولفینش ابهام هست، تاریخش ابهام هست، صحتش ابهام است، دینی بودنش مبهم است، معقول بودنش مبهم است و خودشان هم این را می گویند. یک وقتی ارنست رنان که زبان شناس و استاد کرسی عبری بود و توی متون مقدس کار می کرد، حدود یک قرن پیش، بحث کرد که فاصله نوشته شدن بعضی ها با همدیگر ۷ قرن فاصله است. دین قبل از پیغمبر(ص) و راه بشر به سمت خدا این بوده که کور شده، بعد هم دعوایی که دیگر من

نمی‌خواهم طول بدهم، اختلافات الهیاتی کلیسا، تجزیه کلیسای روم غربی و شرقی ارتودوکس کاتولیک و بعد هم انشعابهای پروتستانی که تمام اینها تحت تأثیر جهان اسلام بوده، یعنی هم انشعاب ارتودوکس کاتولیک و هم انشعاب پروتستانی تمام اینها تحت تأثیر الهیات جهان اسلامی و تماس آنها با جهان اسلام بود. دوتا پرتگاه در رابطه با خداشناسی اینجا بوده و پیغمبر(ص) آمد و بشریت را از وسط این دو تا پرتگاه نجات داد یکی اینکه رابطه انسان با خداوند از طریق تجسم الوهیت و تجلی جسمانی امر مطلق باید تحقق پیدا بکند یعنی ما خداوند را نمی‌توانیم بشناسیم و به او نزدیک بشویم الا اینکه او را تبدیلش کنیم به بشر، به جسم، یا به یک شیء مادی و طبیعی، این یک مسیر که تقریباً همه ادیان این را رفته‌اند، مسیحیت هم همین مسیر را رفت و نهایتاً خدا را تبدیل کرد به بشر و مرز انسان با خدا را برداشت. راه دوم یعنی در برابر این سوال که ما خداوند را چگونه ببینیم و چگونه بشناسیم با تجسم یا در خلاء شکل گرفت. آنهایی که گفتند که ما برای پرستیدن و دوست داشتن خدا باید او را بشناسیم، افتادند به دام تجسم و تشبیه و نتوانستند از آن خلاص شوند. الان همه ادیان موجود در دام این قضیه هستند و تقریباً همه انواع معنویتها، یک جوری توی بند این عرفان و معنویت سکولاریزه شده - به یک معنی سکولاریزه شده مادی شده - یا در قالب طبیعت و قالب انسان و قالب جماد هستند. از آن طرف، فرهنگی مثل فرهنگ بودیزم که عرض کردم فرهنگ توحیدی ندارد، از فرهنگ معنوی بدون معرفت و معنویت در خلا صحبت می‌کند در برابر فرهنگ تجسم، از فرهنگ خلا صحبت می‌کند یعنی بودا، تجلی خلا به اصطلاح خودشان شونیاست. توی مسیحیت شخص مسیح محور می‌شود و لذا به این دین می‌گویند مسیحیت مثل اینکه به اسلام بگوییم محمدیزم که غلط است. همانطور که اسلام، محمدیزم نیست محور اسلام شخص پیغمبر(ص) نیست، اصلاً پیغمبر(ص) برای ما محور اسلام نیست، پیغمبر(ص) برای ما سفیر خداوند است، این خیلی فرق می‌کند که شما یک دین را براساس خدامحوری بدانید و توحید که پیغمبراکرم (ص) سفیر خداست، و رسول خداست یا اینکه یک دین را اصلاً بر اساس یک شخص تعریفش بکنیم. بودیزم براساس شخص بودا تعریف شده، مسیحیت براساس شخص مسیح تعریف شده است. مسیحی که قبل از پیغمبر اکرم بود با بشر حرف نمی‌زد اما مسیحی که قرآن معرفی کرد، این

مسیح آمد با بشر حرف زد ولی مسیح ساکت شد. مسیح ناطق موسی بن عمران، حضرت موسی سلام... علیه و تمام پیامبران بزرگ الهی تا قبل از پیغمبر اکرم یا ساکت شده بودند یا تحریف شده بودند و توی دهانشان حرفهای مشرکانه گذاشته بودند! اینها را پیغمبران شراب خوار ظالم اهل زنا اهل دروغ و اهل قدرت طلبی و اهل دنیا و اهل جهل و خرافات کرده بودند، مگر نکرده بودند، مگر در همین عهدین این حرفها زده نشد؟ مگر به نام عرفان و معنویت تا کشتن آدمها تا جنایت کردن، تا خودکشی، تا مدفوع به صورت خودشان مالیدن، به عنوان این که عرفان است، مگر تا اینجاها جلو نرفتند؟ همین الآن اوج عرفان فرقه های عرفانی را ببینید، توی زمستان می رود قطب و تا گردن زیر آب یخ، این دیگر اوج عرفانشان است. خوب اگر پیغمبر اکرم (ص) به داد بشر نرسیده بود یا شرک و بت پرستی بود یا از این نوع معنویتهای بدتر و پست تر از الحاد و ماتریالیزم بود که دنیا فقط خوردن و خوابیدن و بردن و زدن است و دیگر هیچ چیز دیگری نیست. اینها به نظر من خدمات بزرگی است که پیغمبر اکرم به اسلام کردند و مسئله دیگری که ماند و دیگر فرصت نشد من عرض بکنم دین بشر است به پیغمبر اکرم (ص) در باب شناخت خودش، شناخت انسان، که اگر پیغمبر اکرم (ص) نیامده بود، انسان خودش، خودش را هم نمی توانست بشناسد. چون در انسان شناسی علمی ما سه راه برای شناخت داریم. من زیاد تفصیل نمی دهم، فقط عنوانش را عرض بکنم برای دوستان و خودشان تأمل بفرمایند. سه تا راه غیر از وحی برای شناخت داشتیم. یکی راه علم و تجربه است یکی راه عقل و فلسفه است یکی راه کشف و مکاشفه است. مثلاً از هر سه راه هم، بشر برای خداشناسی رفته است. برای انسان شناسی هم از هر سه مسیر رفته، خدایی که عرفان بشری از تویش درآمد را با خدایی که از قرآن می آید بیرون مقایسه کنید، خدایی که از فلسفه بشری بیرون آمد را با خدایی که از قرآن می آید بیرون مقایسه بکنید، خدایی که از علوم تجربی آمد بیرون و انسان شناسی علمی که تبدیل شد به عصب شناسی و غده شناسی و هورمون شناسی و در این حدها بود و دیگر انسان شناسی نیست و بدن شناسی است، این را مقایسه کنید با انسان شناسی قرآنی و انسان شناسی که پیغمبر اکرم (ص) آورد.

پیغمبر(ص) آمد آموخت که عقلتان را تجربه تان را کشف و شهودتان را فعال کنید، فعال نگه دارید، تعطیل نکنید، اما زیر نور وحی حرکت کنید. هم خداشناسی و هم انسان شناسی زیر سایه وحی باشد، یا بدون کمک گرفتن از پیغمبراکرم(ص) نباشد، ازینها دو نوع انسان شناسی و دو نوع خداشناسی بیرون می آید. چه فلسفه اش، چه عرفانش و چه علمش و بنابراین بود که عرض کردم بشریت وامدار ایشان است. هم در مادیات، هم در تمدن، هم در علوم تجربی، هم در آشنا شدن با مفهوم حقوق و حقوق بشرو عدالت که شما می دانید اولین متونی که ترجمه شده و در دانشگاههای ایتالیا و اندلس، متن های دانشگاهی شده و بعد کم کم وارد اروپا شده، یک سری متونی بوده در باب حقوق و مسائل فقهی حقوقی که از جهان اسلام ترجمه شده آمده و یک سری هم مسائل علمی پزشکی و نجوم و جراحی و یکسری هم متون در فیزیک و فلسفه و الهیات که همه اینها از آنجا آمده بودند. بنابراین غرب و اروپا کمترین کاری که دارد در برابر پیامبراکرم (ص) می کند، نمک نشناسی و قدر ناشناسی است. شما اگر او را به نبوت قبول ندارید اینقدر باید آزاده باشید که او را به عنوان یک انسان بزرگ و یک رجل بزرگ تاریخی که شروع همین علم و تمدن ظاهریتان را مدیون او و مدیون تعالیم او و تمدنی که بر اساس آموزه های او و تعالیم او ساخته شد هستید. باید بدانید بشریت در مادیات، در تمدن و در علوم جدید، وامدار پیغمبراکرم(ص) است، بشریت امروز در اخلاق و معنویت و عدالت خواهی همین چهار تا کلمه ای که توی دنیا از آزادی، عدالت و برابری و اخلاق و حقوق بشر می گویند همین ها را مدیون پیغمبراکرم(ص) هستیم. برویم ببینیم در تاریخ تفکراروپای قبل از اسلام، در شرق قبل از اسلام، کجای دنیا این حرفها را می زدید و هم در عدالتخواهی و در معنویت و هم در شناخت خدا و از همه مهمتر در شناخت خود انسان بدون تعالیم او بشریت در محدوده کوچک معقولات و محسوسات عادی بشری، محبوس می ماند، بدون او بشریت فراتر از نوک بینی خودش را نمی توانست ببیند، حتی شناخت هم بدون محمد شناخت نیست.

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.